

# غلط نویسیم

## فرهنگ دشواریهای زبان فارسی

ابوالحسن نجفی

دشواریهای موجود پیشنهادهایی عرضه داشته است. این کتاب راهنمایی است برای مترجمان و معلمان زبان و ویراستاران و به طور کلی همه کسانی که برای نوشتن قلم به دست می گیرند یا، اگر هم اهل نوشتن نباشند، به حفظ و سلامت زبان فارسی، عنصر اصلی وحدت و قومیت ما، مهر می ورزند و علاقه دارند.

در شماره های اخیر نشر دانش چند مقاله از همین نویسنده چاپ شد که همه برگرفته از همین کتاب بود. در ذیل نیز چند نمونه دیگر از مطالب این کتاب که بزودی منتشر خواهد شد به نظر خوانندگان می رسد.

ن.د.

رادیو و تلویزیون و بسیاری از کتابها رواج یافته و با روح و طبیعت زبان فارسی مغایر است. علاوه بر اینها، دشواریهایی که در خود زبان وجود دارد و غالب اوقات نویسندگان را در حین نوشتن دچار تردید و تزلزل می کند (تا جایی که حکم به ناتوانی زبان فارسی می دهند) مورد توجه قرار گرفته است.

این مجموعه بیان یک سلسله آراء نظری و احکام من عندی و تعبدی نیست، بلکه نویسنده، بر مبنای آثار گذشتگان و بهترین نوشته های معاصران به بحث و استدلال پرداخته و در وهله نخست ارتباط سهل ترمیم اهل زبان را ملاک انتخاب قرار داده و برای رفع

کتاب غلط نویسیم که محصول چندین سال تحقیق نویسنده آن است فهرستی است به ترتیب الفبایی از غلطهای رایج در فارسی امروز، اعم از غلطهای املائی و انشایی، و استعمال نادرست واژه ها، از جمله واژه های مأخوذ از زبانهای خارجی، و نیز اشتباهات صرفی و نحوی در نوشته های معاصران و به خصوص آنچه به نام «گرته برداری» معروف شده است، یعنی ترجمه لفظ به لفظ اصطلاحات و ترکیبات خارجی که عمدتاً در سالهای اخیر بر اثر شتابزدگی خبرگزاریها و سهل انگاری مترجمان ناتوان و نارسایی زبان دانشجویان از فرنگ برگشته در مطبوعات و

### اَشْكَ

کلمات مرکب یا مشتق هرگاه کلمه ای که به «ش» مختوم است با کلمه ای که حرف آغازی آن «گ» است ترکیب شود بدیهی است که در این مورد اجتماع دو صامت «ش» و «گ» اشکالی ندارد، مانند خوشگل (مرکب از خوش + گل)، پیشگو، پژوهشگر، دانشگاه و جز اینها.

### الجزایر/ الجزیره

این دو نام را امروزه غالباً به غلط به کار می برند. الجزایر نام کشوری در شمال آفریقا است. این کلمه در عین حال نام مهمترین

این واژه با «ك» نوشته می شود و نه «گ». توضیح آنکه، بنا بر قاعده آوایی زبان فارسی، در واژه های بسیط، پس از «ش» ساکن، تمایز میان «ك» و «گ»، به اصطلاح زبان شناسی، خنثی می شود. در زبان محاوره، در این موضع فقط صدای «گ» شنیده می شود، اما در فارسی فصیح آن را «ك» تلفظ می کنند. بنابراین واژه هایی مانند پزْشك، پَشك، خَشك، رَشك، سِرْشك، كَشك، كَشكول، كَشكر، مَشك، مَشك و جز اینها همه با «ك» نوشته می شود و نه با «گ».

این حکم فقط در مورد کلمات بسیط صادق است، اما در

شهر و مرکز حکومتی این سرزمین، واقع در کنار دریای مدیترانه، نیز هست. در نوشته‌های معاصر فارسی، شاید برای اینکه این دو مکان با یکدیگر اشتباه نشود، رسم شده است که کشور را الجزایر و شهر را الجزیره می‌نامند (معادل Algérie و Alger در زبان فرانسه). این کار هر چند برخلاف سنت است برای احتراز از ابهام و اشتباه شاید نامناسب نباشد، منتها باید دانست که در همه کشورهای عربی زبان این دو مکان را به نام واحد می‌شناسند. اما الجزیره (یا جزیره) نام قدیم اراضی شمال بین‌النهرین، واقع در میان رودهای دجله و فرات است و امروزه دیگر مصطلح نیست.

### برای همیشه

از زمانی که، در حدود نیم قرن پیش، ترکیب برای همیشه بر اثر گره‌برداری از اصطلاح pour toujours فرانسوی و for ever انگلیسی نخست در ترجمه‌ها و سپس در نوشته‌ها و سز انجام در گفتار روزمره مردم وارد شد تقریباً همه فضلای در برابر آن جبهه گرفته و کوشیده‌اند تا آن را از زبان فارسی بیرون برانند، ولی کوششهای ایشان بی نتیجه مانده است. دلیل آن هم معلوم است: مفهوم برای همیشه را با کلمه یا اصطلاح دیگری نمی‌توان بیان کرد. عده‌ای می‌گویند که در این ترکیب، برای زاید است و همیشه به تنهایی کافی است. ولی بدیهی است که مثلاً به جای «برای همیشه رفت» یا «برای همیشه خداحافظی کرد» نمی‌توان گفت: «همیشه رفت» یا «همیشه خداحافظی کرد». عده‌ای دیگر پیشنهاد می‌کنند که به جای آن *تا ابد* یا *مادام‌العصر* گفته شود. ولی این دو اصطلاح در همه موارد نمی‌توانند مفهوم برای همیشه را بیان کنند.

چاره دیگر این است که برای بیان این مفهوم از يك جمله پیرو استفاده شود. مثلاً یکی از فضلا عبارتی را که ترجمه عادی این است: «با این شکست، فرمانروایی آن بر دریاها برای همیشه از میان رفت» این طور ترجمه کرده است: «با این شکست، فرمانروایی آن بر دریاها به طوری از میان رفت که دیگر هرگز بازنگشت» (امیل بریه، تاریخ فلسفه، ترجمه علی مراد داودی، ج ۱، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲۵). یعنی به جای عبارت کوتاه برای همیشه يك جمله نسبتاً طولانی (به طوری... که دیگر هرگز بازنگشت) آورده شده است.

آیا بهتر نیست که از این کوششهای بیحاصل دست برداریم و اصطلاح برای همیشه را که در زبان نوشتار و گفتار امروزه فارسی کاملاً جا افتاده است بپذیریم؟

### تصفیه حساب

در دوران اخیر، بعضی گمان کرده‌اند که تصفیه حساب غلط است و به جای آن باید تسویه حساب بگویند. بعضی از فضلا (از جمله سعید نفیسی، در مکتب استاد، ص ۶۴) نیز بر این تصور غلط صحه گذاشته‌اند.

تصفیه در عربی به معنای «پاک کردن و پالوده کردن» است و تصفیه حساب در موقعی به کار می‌رود که حساب پرداخته و پاک شده باشد و دیگر کسی طلبکار نباشد. همین ترکیب مجازاً به هر نوع اقدام عملی برای انتقامجویی و کینه‌کشی اطلاق می‌شود. ولی تسویه یعنی «مساوی کردن، یکسان کردن، همسطح کردن (مثلاً زمین ناهموار را)» و تسویه حساب به معنای «ایجاد تعادل و موازنه در حساب» است. این ترکیب به معنای مجازی به کار نمی‌رود و با تصفیه حساب مترادف نیست.

### «را» پس از فاعل

در عبارتی مرکب از چند جمله، گاهی جمله پیرو در پایان جمله پایه می‌آید، مانند: «به کسی شجاع می‌گویند - که از مشکلات زندگی نهراسد»، و گاهی در میان جمله پایه قرار می‌گیرد، مانند: «به کسی - که از مشکلات زندگی نهراسد - شجاع می‌گویند». بنابراین جمله مرکب زیر:

(۱) آن ساعت را که تازه خریده بودم فروختم.

شامل دو جمله است: يك جمله پایه «آن ساعت را... فروختم» و يك جمله پیرو که در میان جمله پایه آمده است «تازه خریده بودم». در این جمله مرکب، ادات دستوری «را» به این دلیل آمده است که «آن ساعت» مفعول صریح فعل «فروختم» است و نه به دلیل اینکه مفعول صریح فعل «خریده بودم» باشد. ولی اگر فرضاً «آن ساعت» فاعل می‌بود، طبیعی است که «را» نیایستی همراه آن بیاید، چنانکه در این جمله: «آن ساعت شکست». حال اگر در میان جمله اخیر يك جمله پیرو بیاید، به هیچ صورت نباید علامت مفعول صریح، یعنی «را»، همراه «آن ساعت» آورده شود:

(۲) آن ساعت که تازه خریده بودم شکست.

اما در بسیاری از نوشته‌های معاصران، جمله اخیر را معمولاً به این صورت می‌نویسند که غلط است:

(۳) آن ساعت را که تازه خریده بودم شکست.

زیرا می‌پندارند که «آن ساعت» مفعول صریح فعل «خریده بودم» است، در حالی که فقط فاعل «شکست» است و هیچ کلمه‌ای نمی‌تواند در عین حال هم فاعل و هم مفعول باشد.

بنابراین هرگاه عبارتی فی‌المثل این طور شروع شود:

مثلاً در شگفت افتادن به جای در شگفتی افتادن: «از مشاهدت این حالت در شگفت عظیم افتادم» (کلیله و دمنه، ۵۶)؛ یا به شگفت فرورفتن به جای به شگفتی فرورفتن: «شیر آن ماجرا بشنید، به تعجب بماند و به شگفت فرورفت و بفرمود تا دمنه را به زندان بردند» (داستانهای بیدپای، ۱۴۵)؛ یا در شگفت بودن به جای در شگفتی بودن:

در شگفتم که درین مدت ایام فراق

برگرفتی ز حریفان دل و دل می دادت (حافظ)

در بسیاری از ترکیبات، شگفت و شگفتی مرادف یکدیگر به کار رفته اند. مثلاً شگفت داشتن و شگفتی داشتن، هر دو به معنای «تعجب کردن»:

همی دارم از دور گردون شگفت

ندانم که را خاک خواهد گرفت (حافظ)

بگفت ار پلنگم زبون است و مار

و گر پیل و کرکس، شگفتی مدار (سعدی، بوستان)

یا (به) شگفت ماندن و به شگفتی ماندن، هر دو به معنای «متحیر ماندن»: «من از سخن شیخ به شگفت ماندم تا از کجا گفت» (اسرارالتوحید، ۱۳۱)؛ «آن خلاق در آن حکم اسکندر شگفت بمانده بودند» (اسکندرنامه، ۲۳۸)؛ «آن گاو به زردی چنان باشد که هر که در وی نگرد به شگفتی بماند و دلش شادمانه گردد» (تفسیر قرآن پاک، ۱۵).

چون اصطلاح به شگفت آوردن نیز در متون کهن به کار رفته است: «آن گاوی است که همه پوست او زرد است... چنانکه شادمانه گرداند مرنگردگان را که در وی نگرند و به شگفت آرد ایشان را» (تفسیر قرآن پاک، ۱۵)، می توان نتیجه گرفت که ترکیب شگفت آور یا شگفت انگیز و نظایر آنها نیز صحیح است و نیازی نیست که لزوماً شگفتی آور و شگفتی انگیز گفته شود.

### فراز

کلمه غریبی است که در سالهای اخیر پیدا شده و در زبان روزنامه ها و رادیو و تلویزیون افتاده است. این روزها جمله هایی نظیر جمله های زیر فراوان شنیده می شود:

(۱) در یکی از فرازهای این کتاب چنین آمده است.

(۲) نویسنده این نکته را در فرازی از سخنان خود بیان کرده

است.

(۳) نماینده مجلس به شرح فرازهایی از زندگی آن شهید

سعید پرداخت.

معنای فراز در این مثالها کاملاً روشن نیست. به نظر می آید

که گویندگان این جمله ها آن را به معنای «بیان والا» یا «لحظه مهم»

«نکته ای را که باید خوب به خاطر داشت...» تا اینجا نمی توان وجود «را» را صحیح یا غلط دانست؛ برای حکم قطعی در این باره نیاز به دنباله عبارت هست. اگر فرضاً عبارت این طور ادامه یابد: «نکته ای را که باید خوب به خاطر داشت یادآوری می کنم». صحیح است، زیرا «نکته ای» مفعول صریح «یادآوری می کنم» است و باید همراه آن «را» بیاید، چنانکه آمده است. اما اگر عبارت چنین باشد: «نکته ای را که باید خوب به خاطر داشت این است که...» غلط است، زیرا «نکته ای» فاعل (مسندالیه) «این است» است و همراه فاعل نباید «را» آورده شود.

### زیرا (که) / چه

واژه زیرا، قید علت، در متون قدیم معمولاً به صورت زیرا که آمده است، ولی بدون «که» نیز صحیح است: «حقایق علم در حجاب است از ابلیس و ذریت او و ظاهر است نزدیک اولیای خدای و گزیدگان او، زیرا که آن سر ایزد است که بدان آگاه کند آن کس را که خواهد از اولیای او» (کشف المحجوب سجستانی، ۲). چه نیز به همین معنی است، اما به دنبال آن هرگز «که» آورده نمی شود: «پیران هفتاد ساله مرا حکایت کردند که در عمر خویش بجز شیر شتر چیزی نخورده بودند، چه در آن بادیه ها چیزی نیست الا علفی شور که شتر می خورد» (سفرنامه ناصر خسرو، ۱۰۵). امروزه در این مورد گاهی چه که به کار می برند و غلط است: «شاه جمجاه دستی بر جمجمه بی موی خویش بمالید... و جای زخمها را بخارید و با خویش تبسم فرمود، چه که رنج و الم را نیز چون رعایای خویش مقهور ساخته بود» (صادق چوبک، خیمه شب بازی، داستان «اسائه ادب»).

### شگفت / شگفتی

این دو واژه که در گفتار متداول نیست در نوشتار دشواریهایی پدید آورده است به طوری که نویسندگان غالباً مرده می مانند که کدام صفت است و کدام اسم و آیا مثلاً شگفت آور و شگفت ماندن و در شگفت بودن صحیح است یا شگفتی آور و به شگفتی ماندن و در شگفتی بودن.

در اصل، شگفت صفت و به معنای «عجیب» و «تعجب آور» است و شگفتی، با «ی» مصدری، اسم و به معنای «تعجب» و «ابراز تعجب» است: «اگر کرم کنی و بر پشت من نشینی تا تو را آنجا برم و به قدر خدمتگاری و قدرت خود خدمتی به جای آورم از تو شگفت نبود» (داستانهای بیدپای، ۲۰۷)؛ «چون تمام بر خواند، امیر شعر شناس بود و نیز شعر گفتی. از این قصیده بسیار شگفتیها نمود» (چهارمقاله، ۷۸). اما بزرگان شعر و نثر فارسی غالباً شگفت را به جای شگفتی و به صورت اسم به کار برده اند.

به کار برده اند. اما اینکه این کلمه و این معانی از کجا آمده و اینکه آیا گویندگان به معنای الفاظی که به کار می‌برند آگاهی دارند خود حدیث دیگر است.

در حقیقت، کلمه فرّاز از درآمیختن سه کلمه و سه معنای مختلف ساخته شده و چیز بی معنایی از آب درآمده است. این سه کلمه عبارت اند از: (الف) واژه فرانسوی فرّاز (phrase) به معنای «جمله»؛ (ب) واژه فارسی فرّاز به معنای «بلندی» و «اوج»؛ (ج) واژه فرانسوی فاز (phase) به معنای «مرحله». از سه جمله‌ای که در بالا ذکر شد، جمله‌های (۱) و (۲) ترکیبی از دو واژه (الف) و (ب) است و مقصود گوینده لابد «کلام شامخ» است و جمله (۳) مخلوطی است از دو واژه (ب) و (ج) و ظاهراً به معنای «لحظه یا مرحله مهم».

چنانکه دیده می‌شود، این کلمه با این عناصر نامتجانس نه فارسی است و نه فرانسوی و اساساً نیازی به استعمال آن نیست.

### قابل ملاحظه

در چند سال اخیر، خاصه در رادیو و تلویزیون، رسم شده است که به جای بسیار و مرادفهای آن (مانند فراوان، زیاد، هنگفت، کلان، معتنا، سرشار و جز اینها) می‌گویند: قابل ملاحظه. در برنامه اخبار رادیو نظایر این جمله فراوان شنیده شده است: «به علت انفجار بمب در فلان محل، خسارات قابل ملاحظه ای به بار آمد.»

این ترکیب ناهنجار که گرته‌برداری از کلمه considerable فرانسوی و انگلیسی است، بر اثر تنبلی ذهنی مترجمان خیرگزارها که به صورت ظاهر کلمه اکتفا می‌کنند و از معنای واقعی آن غافل می‌مانند رواج یافته است. و اما قابل ملاحظه در فارسی به معنای «دیدنی» و «جالب توجه» است و در جمله فوق اگر مقصود این باشد که به علت انفجار بمب، خسارات دیدنی یا جالب توجهی به بار آمده است البته عبارت صحیح است! ولی مقصود گوینده فقط این بوده که خسارات بسیاری یا مهمی به بار آمده است.

### محظور / محذور

این دو کلمه را نباید به جای هم به کار برد. محظور به معنای «ممنوع» و «حرام» است (در مقابل مباح و حلال)؛ «در مذهب خرد، قبولِ عذرِ اربابِ حقدِ محظور است و طلبِ صلحِ اصحابِ عداوتِ حرام» (کلّیله و دمنه، ۲۹۲)؛ «سید محمد فرزانه... ضنّت و بخل و امساک را در مذهب افاضه و افاده، محظور می‌شمرد» (مجتبی مینوی، نقدحال، تهران، ۱۳۵۱).

ص ۴۶۵). اما محذور به معنای «آنچه از آن می‌ترسند» و توسعاً به معنای «مانع» و «گرفتاری» است: «بامداد که قصد خدمت کردم، خیمه‌ها خالی یافتیم و متاعها انداخته و یوزان بسته و بازان بر کرسیها نشست، گویی که خود نبود در این گلستان گلی. دانستم که محذوری واقع شده است» (سیرت جلال‌الدین، ۲۴۴-۲۴۵). امروزه غالباً محظور را به غلط به جای محذور به کار می‌برند و مثلاً می‌نویسند: «محظور اخلاقی»، «محظور داشتم و نتوانستم به اداره بروم»، «در محظور واقع شدم و پیشنهاد او را پذیرفتم»، «با این تقاضا او را در محظور قرار داد». در همه این موارد باید محذور نوشت.

نه... نه...

هرگاه قید نفی «نه» دوبار در یک جمله بیاید قاعده این است که فعل آن جمله به صورت مثبت در میان آن دو واقع می‌شود، مانند جمله زیر:

(۱) این پیشنهاد را نه کارفرمایان پذیرفتند و نه کارگران. حال اگر فعل در پایان جمله و پس از هر دو «نه» بیاید باز هم معمولاً به صورت مثبت خواهد بود و نه منفی: «آنچه ما را با آدمی و آدمی را با ماست نه ما را به دیگری و نه دیگری را با ما افتاده است» (مرصادالعباد، ۴۸)؛

سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ

که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد (حافظ)  
از این رو بسیاری از دستوریان گمان می‌کنند که در اینجا اگر فعل به صورت منفی بیاید غلط است، مانند جمله زیر:

(۲) این پیشنهاد را نه کارفرمایان و نه کارگران نپذیرفتند. و غالباً می‌پندارند که ساخت جمله (۲) به شیوه جمله‌بندی فرنگی است و در یک قرن اخیر از راه ترجمه‌ها در زبان فارسی نفوذ کرده است. ولی چنین نیست و نظایر این نوع جمله‌بندی در متون کهن فارسی نیز دیده شده است: «نه او و نه اصحابش سبب آن صحت ندانستند» (فرج بعد از شدت، ج ۲، ص ۹۶۵)؛ «نفع را نه از روی بساطت و نه از جهت ترکب در استلزام عشق مدخلی نتواند بود» (اخلاق ناصری، ۲۶۱)؛ «بر این بحر، نه از عرب و نه از عجم کسی قصیده نگفته است» (عروض همایون، ۷۸). بزرگان معاصر نیز در نوشته‌های خود این نوع جمله‌بندی را به کار برده‌اند: «هر چه استکشاف کردم، اثری نه از اصل و نه از ترجمه نیافتم» (محمد قزوینی، یادداشتها، ج ۴، ص ۱۴۷). به طور خلاصه می‌توان گفت که اگر فعل در میان دو «نه» قرار گیرد لزوماً باید مثبت باشد و اگر پس از هر دو «نه» و در پایان جمله بیاید می‌تواند یا مثبت و یا منفی باشد، ولی صورت منفی رایجتر است.